

فیل‌های زورگو و خرگوش باهوش

در روزگاران قدیم در بیشه‌ای دور که محل زندگی خرگوش‌ها بود، سر و کله یک گله فیل پیدا شد. فیل‌ها، چشمه زلال بیشه را به تصرف خودشان درآورده بودند و چون درشت‌هیکل بودند، خرگوش‌ها نمی‌توانستند حق‌شان را از آن‌ها بگیرند. روزی خرگوش باهوش به دوستانش گفت: «فکری به ذهنم رسیده. به زودی چشمه رو دوباره به دست می‌اریم»، بعد رفت سراغ شاه فیل‌ها و به او گفت: «فیل بزرگ! من از طرف ماه میام. ماه میگه چشمه مال اونه و شما فیل‌ها دیگه بیش از این حق ندارین ازش آب بخورین وگرنه هرچی دیدین از چشم خودتون دیدین». شاه فیل جواب داد: «هه! چه حرف‌ها. اگه راست میگی، بگو خود ماه با من حرف بزنه». خرگوش گفت: «پس شب چهاردهم ماه، بیا لب چشمه و خرطومت رو بزن تو آب. اون وقت خشم ماه رو می‌بینی». فیل، شب چهاردهم که قرص ماه کامل می‌شود، رفت لب چشمه و همان کاری را کرد که خرگوش گفته بود. عکس ماه که توی چشمه افتاده بود، با برخورد خرطوم فیل به آب، تکان خورد و لرزید؛ انگار که ماه واقعا عصبانی باشد. فیل تا این صحنه را دید، پا گذاشت به فرار و سر راه با داد و فریاد، دوستانش را هم از خشم ماه باخبر کرد.

*** این حکایت از کتاب «مثنوی معنوی» انتخاب و به زبان ساده بازنویسی شده است.

